

## Maulawi's influence on the Makatib of Abdullah Qutb-Bin-Muhai

Mohammad Javad Nasek Jahormi

PhD student in the field of religions and comparative mysticism, Ferdowsi

University of Mashhad, Iran.

### Abstract

Among the mystics who were influenced by the works and pure thoughts of Mawlavi, especially Masnavi al-Maanavi and Koliyat Shams, and whose letters express this, Sheikh Abdullah Qutb bin Muhai Jahormi is. Abdullah Qutb-Bin-Muhai, one of the mystics and scholars of the 9th and 10th centuries (A.H.), whose collection of Makatib is considered a treasure of Islamic knowledge and Sufism; In the 9th century AH, in the south of Shiraz and a few kilometers from Jahrom, he founded a town called Akhwan-Abad with the help of his friends and to advance spiritual and social goals. In his letters, he shows that he was interested in and gave importance to the spiritual Masnavi. In his letters, Abdullah Qutb calls Maulvi a mystic scholar. Also, he believes that Masnavi is one of the most important mystical works that every seeker should benefit from along with the study of interpretation and hadith. He not only mentions this issue in his letters, but also in many correspondences, he has explained verses from Masnavi al-Maanavi. So that from examining these verses and the explanation he wrote on them; Especially in expressing issues such as monotheism, prophecy and the relationship between man and the world, a coherent system of mystical and Sufi thoughts of Abdullah Qutb and the special influence of Rumi on him is obtained. Also, we can refer to the Letters of Abdullah Qutb in the issue of statusless and colorless status, which is considered a mystical interpretation of human perfection; He knew the thoughts of Ibn Arabi and Maulana.

**Key words:** Qutb-Bin-Muhai, Masnavi al-Maanavi, Makatib, Ibn Arabi, colorless.

## تأثیر مولوی بر مکاتیب عبدالله قطب بن محیی

محمدجواد ناسک جهرمی

دانشجوی دکتری رشته ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

چکیده

از جمله عارفانی که از آثار و اندیشه‌های ناب مولوی به ویژه مثنوی معنوی و کلیات شمس تأثیر پذیرفته و نامه‌هایش بیانگر این مطلب است، شیخ عبدالله قطب بن محیی جهرمی است. عبدالله قطب بن محیی از عارفان و عالمان قرن نهم و دهم (ه.ق) که مجموعه نامه‌های او به مکاتیب شهرت دارند؛ گنجینه‌ای از معارف اسلامی و تصوف محسوب شده و در قرن نهم هجری قمری در جنوب شیراز و در چند کیلومتری جهرم، شهرکی را به نام اخوان آباد به کمک یاران خود و برای پیشبرد اهدافی معنوی و اجتماعی تأسیس کرد. وی در نامه‌هایش نشان می‌دهد که به مثنوی معنوی علاقه داشته و اهمیت داده است. عبدالله قطب در مکاتیب خود، مولوی را عارف محقق می‌نامد. همچنین، معتقد است که مثنوی یکی از مهم‌ترین آثار عرفانی است که هر سالکی می‌بایست در مسیر سلوک و در کنار مطالعات تفسیر و حدیث از آن بهره‌مند شود. وی این موضوع را در نامه‌های خود نه تنها اشاره می‌کند بلکه در بسیاری از مکاتبات به شرح ابیاتی از مثنوی معنوی پرداخته است. به طوری که از بررسی این ابیات و شرحی که بر آن‌ها نوشته است؛ به ویژه در بیان مسائلی همچون توحید، نبوت و ارتباط انسان با جهان، منظومه‌ای منسجم از اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه‌ی عبدالله قطب و تأثیر خاص مولانا بر او به دست می‌آید. همچنین، می‌توانیم مکاتیب عبدالله قطب را در مسئله‌ی مقام بی‌مقامی و بی‌رنگی که از تعابیر عرفانی برای کمالات انسانی محسوب می‌شود؛ جامع اندیشه‌های ابن عربی و مولانا دانست.

کلیدواژه‌ها: قطب بن محیی، مثنوی معنوی، مکاتیب، ابن عربی، بی‌رنگی.

## ۱. مقدمه

تاریخ تصوف و ادبیات عرفانی کمتر شاعری را به جایگاه و ارزش مولوی، این شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم هجری قمری به چشم خود دیده است و تأثیر مولانا بر شاعران و عارفان بعد از خودش بر مولوی پژوهران و مثنوی دوستان پوشیده نیست. از جمله عارفانی که از آثار و اندیشه‌های مولوی به ویژه مثنوی معنوی و کلیات شمس تأثیر پذیرفته است و نامه‌هایش بیانگر این مطلب است، شیخ عبدالله قطب بن محیی جهرمی از عارفان و عالمان قرن نهم و دهم هجری قمری است.

عبدالله قطب بن محیی که مجموعه نامه‌های او گنجینه‌ای از معارف اسلامی و تصوف محسوب می‌شود؛ در قرن نهم هجری قمری در جنوب شیراز و در چند کیلومتری جهرم، شهرکی را به نام اخوان آباد به کمک یاران خود و برای پیشبرد اهدافی معنوی و اجتماعی تأسیس کرد. وی در نامه‌هایش نشان می‌دهد که به مثنوی معنوی علاقه داشته و اهمیت داده است.

به اعتقاد ویلیام چیتیک، ادبیات صوفیانه بسیار گسترده است و امروزه توجه به آن به ویژه در بین مسلمانان معاصر بسیار کم است. امروزه حلاج برای همگان شناخته شده است؛ اما ده‌ها شخصیت برجسته‌ی دیگر وجود دارند که می‌توانند موضوع مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرند. (چیتیک: ۱۳۸۲: ۷۳). به نظر می‌رسد عبدالله قطب بن محیی جهرمی نیز، از جمله شخصیت‌هایی است که نیاز است بیشتر معرفی شود.

زرین کوب، معتقد است که رسائل قطب که قسمتی از آنها به نام «مکاتیب عبدالله قطب» منتشر شده است؛ در واقع تعداد کثیری از مکتوبات این شیخ زاهد صوفی تائب عارف است که خود را در طی آنها «عبدالله، قطب بن محیی» می‌خواند و در طی آنها غالباً مطالب عرفانی و دینی مطرح می‌کند. (زرین کوب: ۱۳۸۵: ۷۶).

از نخستین محققانی که توجه عبدالله قطب بن محیی نسبت به مثنوی و تفکرات مولانا را دریافته است، استاد بدیع الزمان فروزانفر است. استاد فروزانفر در کتاب «زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی» پس از اشاره به اینکه مولوی، در طول تاریخ هم موافق داشته و هم مخالف؛ یکجا در توجه عبدالله قطب به مثنوی می‌نویسند:

«قطب بن محیی جهرمی که از افاضل و اکابر صوفیه قرن نهم است و مکاتیبی که از او به جای مانده آیت فصاحت و بلاغت به شمار می‌رود و در حد خود نظیر ندارد، از جمله معتقدان و متبعان گفته‌ی مولانا است و یاران خود را همواره وصیت به خواندن مثنوی می‌نمود ولی در همان وقت این کار را خلاف شرع شمرده‌اند و قطب بن محیی مکتوبی درباره‌ی حلیت مطالعه‌ی مثنوی نوشته است.» (فروزانفر: ۱۳۹۷: ۲۱۵).

عبدالله قطب در مکاتیب خود، مولوی را عارف محقق می‌نامد. همچنین، معتقد است که مثنوی معنوی یکی از مهم‌ترین آثار عرفانی است که هر سالکی می‌بایست در مسیر سلوک و در کنار مطالعات تفسیر و حدیث از آن بهره‌مند شود. وی این موضوع را در نامه‌های خود نه تنها اشاره می‌کند بلکه در بسیاری از مکاتبات به شرح ابیاتی از مثنوی معنوی پرداخته است. به طوری که گردآوری این ابیات و شرحی که بر آن ابیات نوشته است؛ به ویژه در بیان مسائلی همچون توحید، نبوت، معاد و ارتباط انسان

با جهان و نیز معنا و تشریح حقیقت، منظومه‌ای منسجم از اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه‌ی عبدالله قطب‌بن‌محیی و تأثیر خاص مولانا بر او به دست می‌آید.

## ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیق جامع و مجزایی درباره‌ی تأثیرپذیری عبدالله قطب‌بن‌محیی از مولانا تألیف نشده است. اما بجز استاد فروزانفر در کتاب *زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی*؛ که در آن به توجه عبدالله قطب به مولوی اشارتی نموده‌اند، (فروزانفر: ۱۳۹۷: ۲۷۲). در مقدمه‌ی مکاتیب چاپ سال ۱۳۹۵ انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی در چند سطر نیز به این موضوع اشاره‌ی مختصری شده است. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: بیست و نه).

## ۳. بحث و بررسی

### ۳-۱. وجوه مشترک آثار و افکار مولوی و عبدالله قطب‌بن‌محیی

دنیای بی‌مانند مولانا، دنیایی وسیع و جذاب است. بررسی زندگی و اندیشه عارفان و شاعران بعد از او نیز نشان می‌دهد که وجوه مشترکی بین حیات فکری و عملی برخی متأثران و مریدان مولوی با وی، وجود دارد. از جمله عارفان و شاعرانی که زندگی و افکارش وجوه مشترکی با حیات فکری و آثار مولوی دارد، زندگی و حیات فکری و عملی عبدالله قطب است. عبدالله قطب در دو حوزه نظم و نثر به ویژه در هنر شاعری و نیز تألیف مکاتیب با مولانا شباهت دارد.

تنها در بین صد نامه و مکتوب از عبدالله قطب، بیش از ۶۵ بیت شعر از خود او نقل شده است. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: بیست و هشت). این موضوع، نشان می‌دهد که او در شاعری هم تجربه داشته و حتی «بنده» تخلص اوست. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۲۶). عبدالله قطب در یک بیت سروده است:

عشق، هم خانگی مردم عاقل نکند      جز درون دل هر سوخته منزل نکند. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۵۲۷).

یکی دیگر از وجوه مشترک عبدالله قطب با مولانا، نامه‌نویسی و تألیف مکاتیب است. عبدالباقی گولپینارلی در مقدمه‌ای بر نامه‌ها و مکاتیب مولوی معتقد است که مکتوبات با زندگی مولانا و زمان حیات وی کاملاً مرتبط است. اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد که از آنها بیخبر بودیم. (سبحانی: ۱۳۷۱: ۱۴).

اینکه مکاتیب مولانا دارای تازه‌های تاریخی است، پذیرفتنی است اما به نظر می‌رسد به اندازه‌ی مثنوی معنوی و کلیات شمس، شهرت نداشته و کمتر مورد توجه محققان و مولوی‌پژوهان بوده است. این در حالی است که عبدالله قطب را تنها با مکاتیب و مجموعه نامه‌هایش می‌شناسند. البته تفاوتی از لحاظ کمی بین مکاتیب عبدالله قطب و مولوی می‌توان ذکر کرد و آن اینکه از مولوی ۱۴۴ نامه (زرین کوب: ۱۳۸۵: ۲۹۴) و یا ۱۵۰ نامه (سبحانی: ۱۳۷۱) نام برده‌اند و ثبت شده است اما از عبدالله قطب بیش از ۹۸۰ نامه باقی مانده و در سال‌های متعددی به چاپ رسیده است. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۴۸).

علاوه بر سنت تألیف مکاتیب و شعر و ذوق شاعری؛ از ویژگی‌های اخلاقی و عملی در صورت و سیرت مولانا را مخالفت او با ریاضات و مجاهدت‌های سخت می‌دانند. استاد فروزانفر معتقد است که مولانا مریدان را هرگز به ریاضات سخت وادار

نمی ساخت و چله برآوردن و نظایر آن را نمی پسندید و منسوخ می دانست و منع می کرد. (فروزانفر: ۱۳۹۵: ۱۹۷). این درحالی است که عبدالله قطب هم، برخی باورها و ریاضت هندوان را نپسندیده و آن را خطایی بزرگ دانسته است. وی می نویسد: «چندی فیلسوفان هندی برای استعجال خلاصی از ثقل تن، خود را می کشته اند! و این خطایی بزرگ است.» (عبدالله قطب، ۱۳۹۶ ج ۳: ۲۳۶۰).

به نظر می رسد در توصیه به اعتدال در رفتار و سلوک عملی و مخالفت با ریاضت های سخت بین مولوی و عبدالله قطب، شباهت دیده می شود.

### ۳-۱. اهمیت مثنوی نزد عبدالله قطب بن محیی

چنانچه اشاره شد؛ تاریخ تصوف به ویژه پس از خلق مثنوی معنوی، علاقه مندان و پیروان بسیار زیادی از آثار و اندیشه مولوی را به چشم خود دیده است. پرداختن به شرح ابیات مثنوی و یا تقلید به سبک و وزن مثنوی و حتی موافقت ها و مخالفت ها گواه این موضوع است.

عبدالله قطب، نیز از جمله عالمان و عارفانی است که مثنوی معنوی برای سلوک و طریقت معنویش مهم بوده و در ترویج آن کوشیده است. وی، درباره ی اهمیت مثنوی که البته خالی از نکات تاریخی هم نیست؛ در مکتوبی می نویسد: «حضرت مخدومی محیی شیخ محمدی اگر گاهی به مطالعه ی کیمیا یا مثنوی اشتغال فرمایند مناسب است. نمی دانم که همه ی اینها آنجا هست یا نه؟ از امیر غیاث الدین معلوم شد که مثنوی ندارند، مثنوی فرستاده؛ اگر چه بسیار مصحح نیست لکن غالب مثنوی ها چنین می باشد، و شاید که آنجا تصحیح آن میسر باشد.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۶۹۷).

شیخ محمد و امیر غیاث الدین که نامشان در نامه ی عبدالله قطب آمده است از مخاطبان و مریدان او هستند و منظور عبدالله قطب، از مطالعه ی کیمیا، همان «کیمیای سعادت غزالی» است. همچنین، منظور او از مثنوی، بی شک مثنوی معنوی خواهد بود. در جای دیگری از مکاتیب، پیداست که عده ای در عصر قطب مخالف مثنوی و مخالف آثار بزرگانی همچون عطار بوده اند. وی می نویسد:

«همانا به ایشان رسیده بود که مثنوی در میان این جماعت هست؛ آن را مایه ی طعن ساختند و اشتغال به مطالعه ی مثنوی، اماره ی انحراف و بدعت شمردند و طعن در شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی آغاز کردند و در باب منع از مثنوی، نامه ای به این ضعیف نوشتند! این ضعیف در جواب نوشتم که: حضرت مقدسه ی بزرگ، مثنوی به خط خود نوشته اند؟ اگر هیچ کس نیست که او را مطالعه ی مثنوی روا باشد چرا آن را نوشته اند؟ و اگر چنین هست، شاید این جماعت، چنان کسان باشند، و هر مؤمن منصف داند که ایشان چنان کسان اند. با آنکه ایشان اشتغال به مثنوی با کار خود نساخته اند؛ کار ایشان تلاوت کلام الله مطالعه ی سیرت سلف است و امثال ذلک، شاید به ندرت گاهی مثنوی بیند.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۲: ۹۶۲).

عبدالله قطب در مکتوب ۶۶۶، به وظایف زیست برادران و مریدان خود پرداخته است. یکی از این وظایف مطالعه مثنوی است. وی می نویسد:

«مطالعه‌ی کتب مشوقه مثل احیا، مثنوی و تصانیف شیخ عطار و تذکره‌الاولیاء و کتب حدیث و تفسیر و فقه فرمایند و اگر کسی را رغبت خواندن علوم شرعیّه باشد درس بگویند، اما به منطق و کلام و فلسفه مشغول نشوند نه مطالعه و نه درساً.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۱۸۹۸).

در جای دیگری نشان می‌دهد که مثنوی معنوی از منابع در دست وی بوده و گویا جنبه‌ی تفأل برای او داشته است. وی می‌نویسد: اما بعد، چون آغاز نوشتن اجوبه‌ی مکاتیب اخوان شد مثنوی نهاده بود. به خاطر افتاد که در باب آن شخص که نوشته بود که کمر افساد امر اخوان در میان بسته، مثنوی بگشایم، آنچه بر آید همان بنویسم، این ابیات که نوشته خواهد شد برآمد، بتمامها نوشته می‌شود. قال الولیّ قدس الله سرّه:

هر که او بی سر بجنبد دُم بود جنبشش چون جنبش کژدم بود<sup>۱</sup>...

عبدالله قطب، در ادامه ابیاتی از مثنوی می‌آورد و می‌نویسد:

«این بیست و یک بیت است از مثنوی که جهت انتفاع اخوان وفا، بر شرطی که در ضمیر کرده بودیم که هر چه بر آید همان بنویسیم، به نوشتن آمد.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۱۹۴۵).

### ۳-۲: فضیلت اجتماع و دفاع از مثنوی

عبدالله قطب در بیان فضیلت اجتماع یاران و مریدان نیز، در مکتوبی به یک تمثیل پرداخته و بعد از آنکه ابلیس را دشمن سالکان می‌داند؛ به حکایتی از حکایات مثنوی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

«اگر سالکان متفق باشند مثل ایشان مثل ده تیر است که بر هم نهند یا صد رشته که در هم تابند، کدام دیو را قوّت آن باشد که ایشان را بشکند یا بگسلد؟ و اگر متفق نباشند به حسب ابدان یا قلوب، شکستن و گسستن هر یک به غایت آسان باشد و ادنی مریدی از مرده‌ی شیطان بر ایشان غالب تواند آمد. عارف معنوی در مثنوی، حکایت شریف و صوفی و عالم که به باغ می‌رفتند برای بیان مثل این معنا آورده تا سالکان را عبرتی باشد و تذکره ای، و به وسوسه‌ی عدو از یکدیگر جدایی نجویند و امر (واعتصموا بحبلِ الله جمیعاً و لا تفرقوا) [آل عمران/ ۱۰۳] را فرو نگذارند.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۱۸۴).

عبدالله قطب، نه تنها از حکایات مثنوی استفاده می‌کند بلکه مکتوب ۷۸۳ مکاتیب، از ابتدا تا انتها در دفاع از مطالعه و کتابت مثنوی معنوی نوشته شده است. در این مکتوب می‌نویسد:

«از مواضع مقدسه، اشاره‌ی علیّه به این ضعیف رسیده در باب منع از مثنوی؛ چون مثنوی در قطع علاقه‌ی دل از «ماسوی الله» بیانات رائقه و تقریرات فائقه دارد که دیگر کتب مصنّفه در این باب، مثل آن یافت نمیشود، و ظنّ ضعیف آن بود که این جماعت را رسوخ در اعتقاد صحیح، به حدّی است که رموز آن را در اغمار کتاب، قلیل بل نادر است، بر ظواهر، تنزیل نمیکند و مجعلاً میدانند که کتابی است از معنی مطابق شرع، اگر چه تبیین آن معنا، معلوم ایشان نباشد.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۲۵۵).

### ۳-۳: قرآن، مثنوی و مکاتیب

استاد جلال الدین همایی معتقد است که مثنوی مولوی، تالی صحف انباء و کتب آسمانی است. (همایی: ۱۳۹۴: هشت). و در ادامه می‌نویسند:

عمده‌ی سرمایه‌ی فکر و الهام مولانا همین قرآن کریم بوده است و افکار عالی او همه جا در حول و حوش همین کتاب عزیز دور می‌زند. (همایی: ۱۳۹۴: نه).

آنه ماری شیمل نیز به تأثیر از عبدالرحمن جامی درباره‌ی مثنوی معتقد است که این اثر، برای مردم بی‌شماری، یک نوع کتاب مقدس بوده است. (شیمل: ۱۳۴۶: ۳۴).

عبدالله قطب هم، به عنوان یک متأثر از مولوی، توجه خاصی به آیات و تفاسیر قرآن دارد. در مکتوب ۷۰۲ به هفت بطن قرآن پرداخته (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۰۳۴) و مکتوب ۷۷۸، تفسیر سوره‌ی کوثر است. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۲۴۹). در نامه‌ی دیگری هم با یک بیت از مثنوی به آیات متعددی از قرآن پرداخته و نوشته است:

«و فی المثنوی المولوی :

گر بدیدی چشم حسّی شاه را    پس بدیدی گاو و خر، الله را<sup>۲</sup>

یعنی اگر چشم سر در همان مرتبه که چشم گاو و خر شریک اویند خدای را دیدی، چشم گاو و خر خدای را بدیدی، برای آنکه حکم امثال، واحد است، لیکن چشم سر مؤمنان را تبدیلی عارض شود که: (فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْتُوقِينَ) [معارج/ ۴۰ و ۴۱] آنگاه خدای را ببیند، و چشم گاو و خر را آن تبدیل عارض نشود. و همچنین آن طایفه که در وصف ایشان آمده: (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) [اعراف/ ۱۷۹] لاجرم خدای را نبینند: (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ) [مطففین/ ۱۷ و ۱۸] و اگر ماقبل آیه‌ی تبدیل برخوانی تو را در صدق سخنان که گفتیم هیچ شبهه نماند، حیث قال سبحانه تعالی: (أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ). [معارج، ۳۹/۳۸]. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۹۱).

درجای دیگری هم، ضمن استفاده از تمثیل و تشبیه و آیات قرآن و شعر مثنوی و نیز در شناختن این جهان، مولوی را عارف محقق می‌نامد. وی می‌نویسد:

«ماحضر وقت از نکات حکمت که طالبان راه حقیقت را گوش به آن باشد و دل به آن گشاید آن است که: حق سبحانه جهانی آفریده از نور و آن را پایتخت و مستقر سریر سلطنت ساخته و در منتهای آن جهان حجابی آفریده به منزله‌ی شاخصی که برابر آفتاب دارند، ناچار آن را ظلّی ممتدّ افتد؛ آن ظلّ، این جهان است که ما در آنیم و بقاء این حجاب را اجلی مضروب که چون آن اجل به سر آید بردارند و چون آن حجاب بردارند این جهان منسوخ شود، چنانچه ظلّ منسوخ گردد نزد رفع شاخص و نور آن جهان منبسط گردد و کلیت امر را فرو گیرد، به منزله‌ی دریایی که مدّ آغاز کند و هر عمارت که بر ساحل باشد خراب سازد تا همه دریا شود. ناچار ساکنان این جهان جمله غرق آن نور گردند و چون ایشان معتاد به ظلّ شده اند، دیده‌ی ایشان را از آن نور، آن عارض گردد که دیده‌ی خفاش را از دیدن آفتاب روی نماید؛ از آن نور گریختن گیرند، به هر سوی

که روی نهند آن نور بینند : ( يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ! كُلَّا لَا وَزَرَ، إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ) [قیامه/۱۲-۱۰] . در آن صحرای بی پایان، حیران و سرگردان گردند : (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ) [قارعه/۴] مگر جماعتی که در حیات دنیا گوش به وصیت انبیا کرده باشند و به تدریج، خود را با نور آشنا و پاره پاره بر آن دلیر شده به دوام ذکر و عبادت و سلوک سیل قدس و طهارت و صرف وجه از ناحیه‌ی ظلّ به جانب نور، که ایشان را نزد رفع حجاب، کلال، عارض نگردد، بلکه برای انعقاد مناسبت، تمتّع و تلذّذ به آن حاصل باشد، چه، نور «فی ذاته» لذیذ است، و مانع ابتهاج و استماع به آن، عدم مناسبت است، مانند عدم استماع جُعَلْ به گلاب و خفّاش به نور آفتاب، کما قال القائل :

ای راحت دیگران، عذابی بر من خورشید جهانی و نتابی بر من

عارف محقق مولانای رومی اشاره به این معانی را گفته :

پاره پاره خوی کن با نور روز و نه خفّاشی بمانی بی فروز<sup>۳</sup>

با سلیمان خو کن ای خفّاش ردّ و نه در ظلمت بمانی تا ابد.». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ۲۸۲).

عبدالله قطب، در جای دیگری نوشته است:

«هر آدمی که خاصیت خاصی او ظاهر شود، بی کارد، بُرد، بی سوزن دوزد، بی نان سیر شود، بی جامه، اندام او از از سرما و گرما مصون باشد، بی چشم بیند، بی گوش شنود، بی دست گیرد، بی پا رود، بی مغز اندیشد، القصة به آن خاصیت ذات خویش از هر چه بیرون از ذات اوست از مخلوقات مستغنی شود و مصداق قول مولانای روم «قدس الله سرّه» گردد که فرموده:

شمس تبریز اگر مفرد و بی کس باشد پادشاهی ست، ورا، خیل و حشم نیست بر او<sup>۴</sup>

و چنین آدمی چون کارهای او در لباس اسبای رود برای زینت باشد نه برای حاجت، و آن از وی تجلّل باشد نه تذلّل. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۴۰۷).

عبداله قطب، در مکتوبی به مرگ مؤمن اشاره کرده و غزلی از مولوی را کاملاً نقل می کند. وی در این نامه نیز آیات قرآنی را مورد توجه قرار داده و می نویسد:

ای دوستان من، ای برادران الهی، موت مؤمن را قیاس بر موت دیگران مکنید که موت، «قرّه العین» مؤمن است. و نعم ما قال مولانا الرومی قدس سره :

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا یاد این جهان باشد

برای مردن من تو مگو دریغ دریغ به دیگ دوغ در افقی دریغ آن باشد

جنازه ام چو بینی مگو فراق فراق مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد

مرا به گور رسانی مگو وداع وداع چه گور، پرده‌ی ارواح عاشقان باشد

فرو شدن چو بدیدی، بر آمدن بنگر غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد!

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست! چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد!

تو را غروب نماید ولی شروق بود لحد چو حبس نماید، خلاص جان باشد

دهان بستی از اینسو، از آن طرف بگشای که های و هوی تو در حدّ لامکان باشد

مبارک با دبر ولیّ من ما امیر خلیل الله، لقاء آن کس که او خلیل اوست؛ «هولنا سلف و نحن بالأثر، نسأل الله لنا و له العافیه.» ای خوشا حال او که از محنت آباد جهان خلاص شد؛ و نحن ان شاء الله لاحقون غداً مؤجلون. (سبحان ربّ العزّه عَمَّا يَصِفُونَ و سلامّ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین). [اعراف / ۱۸۰-۱۸۲]. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۵۹۶). غزلی را که عبدالله قطب از مولانا به طور بیان می کند؛ مربوط به کلیات شمس، غزل ۹۱۱ است. استاد فروزانفر، این غزل را با تفاوتی در برخی از مصرع ها، در مرثیه ی مولانا و یاران او می داند. (فروزانفر: ۱۳۹۷: ۱۵۶).

بنابراین، بررسی مکاتیب نشان می دهد که عبدالله قطب، تا چه اندازه در توصیه ها و مکاتبات خود از آیات قرآن و اشعار مولوی به زیبایی و هماهنگی، استفاده کرده است.

### ۳-۴. نقش نبوت و مقام حضرت محمد(ص)

عبدالله قطب، علاوه بر استنادش به آیات قرآن، احترام خاصی به انبیاء الهی و کتب آسمانی اعم از تورات، انجیل و مقام حضرت محمد(ص) قائل است. در مکتوب ۲۳۸ و در موضوع وحی و نبوت به روایاتی از تورات و آیاتی از قرآن استناد کرده و در پایان به یک بیت از مثنوی معنوی هم اشاره می کند. وی می نویسد

«نفحه ی دیگر: ردّ قضا و نقض وحی، در ظاهر شبیه فسخ عزیمت و تبدل رأی است در آدمی «و تعالی تنزیه الربّ سبحانه عمّا لا یلیق بجلال القدس و عن سمات المخلوقین» لیکن به این و امثال این از اموری که نبوت بر آن شاهد است و عقل مبتدی مر آن را جاحد، ایمان می باید آورد «علی وجه یلیق بجلال القدس موکولاً علم کنهه إلی الله و رسوله و من شاء من عباده» (و لا یحیطون بشئی من علمه إلّا بما شاء) [بقره/۲۵۵]. حدیث «ما ترددت فی شیء کترددی فی نفس المؤمن یکره الموت و أنا أکره مسائته و لا بدّله من لقائی طامه» بالاتر از این یا مثل این است. آنچه گویند در تورات آمده: «من بکائه علی طوفان نوح حتی رمدت عیناه»، خود کسی چه گوید! و مثل «ندم الله علی خلق البشر و شقّ علیه»، و مثل «فاستنشق الله رائحه الغبار، فقال الله فی ذاته: لن أعاود لعن الأرض بسبب الناس، لأنّ خاطر البشر مطبوع علی الردائه و لن أعاود إهلاك جميع الحيوانات كما صنعت!» «و فی سفر شموئیل علیه السلام: ندمت إذ وکّیت شاول ملکاً علی بنی اسرائیل»، «إلی غیر ذلک من متشابهات التورات إن ثبت، بل و الفرقان و سایر کتب النیین. به این جمله ایمان می باید آورد بی صرف و تأویل، که نزد تجلّی، شبهه حل می شود «لمن تجلّی الله له بذلک و لا سیل إلی عمله إلّا ذلک و من أول حرّم نفسه حرماناً مبیناً». ملای روم قدس سره خوب گفته:

جاء ربک و الملائک چون رسید هر محال اینجا شود امکان پدید<sup>۵</sup>. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ص ۶۱۴).

در بیان اهمیت شریعت و تبعیت از نبوت و مقام پیامبران به ویژه حضرت محمد(ص) نیز اینگونه به شعر مولانا استناد می کند:

«اما بعد، رسول الله صلی الله علیه و آله مرآت است، هر کس، خود را در او بیند؛

گفت من آینه ام مصقول دست ترک و هندو در من آن بیند که هست». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۵۵۱).

در جای دیگری و در تبیین مقام حضرت محمد(ص) به اشرف مخلوقات بودن آن حضرت اشاره کرده و معتقد است که اگر کسی گوید: هیچ مخلوق اشرف نیست از محمد صلی الله علیه و آله، و بر این تقدیرات، روح کلی از او اشرف باشد! جواب آن است که: روح کلی نه شخصی است یا ملکی، تا نسبت دهند که وی اشرف و افضل است یا محمد (ص)، بلکه عالمی است کلی الوجود که حقیقت و مرجع محمد (ص) است. پس این چنان است که گویند: حقیقت محمد (ص) افضل است یا شخصیت او! آنجا که فرمود: «مرا و دیگر پیغمبران را از نور خلق فرمود»، او را به گوهری گرفت نه شخصی، و ما باز نمودیم که مصدر صادر، اولی تر است از او، چنانچه قائلی گفته:

ای خدا، فریاد از این فریادخواه دادخواهم نی ز کس زین دادخواه<sup>۷</sup>

داد خود را من نخواهم جز مگر ز آنکه او از من به من نزدیکتر

و چنانچه میان شیء و خود، طلب این نیست، معقول نیست؛ و فهم این را ادراک بس صافی می‌باید، و ما لفظ روح کلی و نور محمد (ص) بدل کنیم با لفظی دیگر تا التباس، بهتر مرتفع گردد، و آن لفظ «هستی مطلق» است که از فروع هویت باری تعالی است که: «خلقت نور محمد من نوری». اکنون هیچ معقول است که کسی گوید که: محمد (ص) افضل است یا هست مطلق؟ .... (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۴۸۴). عبدالله قطب در ادامه این مطالب به جمله معروف «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» هم اشاره کرده و بعد اشعار ذیل را از مولانا آورده است:

جمله عالم، صورت عقل کل است اوست بابای هر آنکه حاصل است<sup>۸</sup>

هر که او با عقل کل کفران فرزد صورت کل پیش او چون سگ نمود

صلح کن با این پدر، عاقی بھل تا که فرش زر نماید آب و گل

من که صلحم دائماً با این پدر این جهان چون جنتم اندر نظر

هر زمان تو صورتی و تو جمال تا ز نو دیدن فرو میرد ملال

و این وجود مطلق که ما می‌گوییم نه مفهوم کلی یا اعتباری می‌خواهیم بر وجهی که اهل تحصیل خیال می‌بندند و در السنه‌ی ایشان می‌باشد، بلکه مناط و مبدأ آن می‌خواهیم که آن حقیقت هستی است و شرح حقیقت این سخن به تمامی نمی‌توان داد، خاصه در این مجال. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۱۴۵). در مکتوب ۲۳۹ آمده است:

«شخصی را درباره‌ی بعضی مشایخ انکاری بود که او را می‌دید که طعام بسیار می‌خورد، شیخ روزی طلب کرد و در آن قی کرد، طعام‌ها جمله مروارید شده از شکم مبارکش بیرون آمد. و قد نظمه مولانا الرومی قدس سره فی المثنوی حیث قال:

شیخ روزی بهر دفع سوء ظن در لکن قی کرد پُر دُر شد لکن<sup>۹</sup>

گوهر معقول را محسوس کرد از برای دفع سوء الظن مَرَد

چون که در تو می‌شود لقمه گهر تن مزین، چندان که بتوانی بخور». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۶۲۵).

این ابیات را تفاوت انسان کامل و انسان ناقص در تمتعات دنیوی دانسته اند. (مولوی: دفتر دوم: بیت ۳۵۶۹: ص ۳۸۶). عبدالله قطب، نیز همین معنا را تبیین کرده است. عبدالله قطب در مکتوب ۲۴۲ هم، در بیان مقامات عارفان و انسان‌های کامل می‌نویسد: (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) [بقره/۱۱۵]. و عارفان را چند روزی که ساکن این دارند اگر تسلیی است به این است، و اگر نه نفور از نهاد ایشان برآمدی، کما قیل :

اگر دلم بُدی پایند طره‌ی دوست      کی‌ام قرار در این تیره خاکدان بودی!

وفی هذا المعنی قال مولانا الرومی قدس سره :

ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن      که من محنت سرایی آفریدم<sup>۱۰</sup>

بسی گفتم که من آنجا نخواهم      بسی نالیدم و جامه دریدم

بگفت ای جان برو هر جا که باشی      که من نزدیک چون حبل الوریدم.

(عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ص ۶۴۳).

### ۳-۵. دل، عالم غیب و شهادت

عبدالله قطب درباره‌ی دل نیز به اشعار مولانا توجه نشان داده و نوشته است:

«دل‌های با صفا آیین‌های وحدت‌نمای است و در جهان چنین دل‌ها باید که باشد تا حجت‌الخدای باطل نشود، و رابطه‌ی میان عالم غیب و شهادت و واسطه‌ی نزول امر از آن جهان بدین جهان و تردد فرشتگان، قلوب اهل وحدت است، چنانچه در مکتوب مخدوم امیر شمس الدین ابوسعید، شرحی در این باب مذکور شده، طلب کنند و مطالعه فرمایند<sup>۱۱</sup>. جز اهل وحدت را خود دل نباشد، که دل اهل کثرت در نفس مستهلک شده و حظّ او از عالم امر منقطع شده؛ چون او خود محظوظ نیست واسطه‌ی حظّ جهان چون شود! چنانچه مولانای رومی قدس سره فرموده :

تو همی گویی: مرا دل نیز هست!      دل فراز عرش باشد نی به پست<sup>۱۲</sup>

در گل تیره یقین هم آب هست      لیک ز آن آبت نشاید آب دست

ای مخدوم، شرح دل حکایتی عجب است. دل خون می‌شود تا نام دل می‌بریم». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۷۱۵).

### ۳-۶. اخلاق و عرفان عملی

از جمله ویژگی‌های برجسته‌ی اعتقادی عبدالله قطب بن محیی را تقیّد بسیارش به اصول دینی و توجه به حدود شرعی دانسته اند. (نک: عبدالله قطب: ۱۳۹۵: سی و یک). بررسی مکتوبات نیز این موضوع را نشان می‌دهد. البته توجه عبدالله قطب به موازین شرعی از جمله نماز، آمیخته به اشعار مولوی است. وی یکجا می‌نویسد:

«و باید که شیطان وسوسه نکند که «تو را حضور دل نیست و لا صلوه الا بحضور القلب»؛ که این سخن نه برای آن گفته اند که نفس آن را بهانه‌ی کاهلی در طاعت سازد، برای آن گفته اند تا جهد کند در حاضر کردن دل، و الا نماز به هر حال که هست بهتر است از عدم نماز، و اگر چه بی حضور کامل باشد. قال العارف:

لنگ و لوک خفته شکل بی ادب سوی او می غیژ و او را می طلب.<sup>۱۳</sup> (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۴۷).

عبدالله قطب، در نامه‌ی دیگری و در بیان و توجه به اعمال نیکو، اینگونه می‌نویسد:

«در جمله اعمال برّ بسیار است و ولیّ ام، آئده الله، علم خوانده و بر ابواب آن محیط است. دست به مجاهده و عمل می‌باید گرفت که اگر این کار نمی‌کند، نفس چون این کس را بیکار یافت، به کار می‌دارد. بیت

هر که کشد سر ز خرابات شاه بارکش غول بیابان شود<sup>۱۴</sup>

چون کاری می‌کند باری کاری که موجب لذت و آسایش ابدی باشد نه لذت و آسایش ساعات معدوده.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۱۴۰).

« ناصح باید که حانوت تذکره بگشاید، حکمت آشکارا سازد، هر کس که آن متاع او در کار داشته باشد، آید و خریداری کند؛ حاجت نیست که آن را بر سر نهد و در کوی و بازار گردد. و باید که بدانند که نه هر کس که دکانی برگشود همه کس خریداری او کنند. بیت:

بر سماع راست هر کس چیر نیست لقمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست<sup>۱۵</sup>. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۵۰).

در مکتوب دیگری و در اهمیت بخشیدن به نماز و دیگر آداب وارد شده در شریعت؛ می‌نویسد:

«اگر کسی سؤال کند چون نیاز از عارف برخاست بدان ماند که عبودیت او باطل شد؛ جواب آن است که چون نیاز از عارف برخاست عبودیت او درست شد. برای آنکه عبد خادم است. محبّ مادام که ناامید نیست از وصول به جمال محبوب و طلب وصول می‌کند اگر چه از آن روی که محبّ است خدمت محبوب می‌کند به پرورش جمال او که آیت کمال او می‌شود، کما أقول:

یارا اگر چه مرکز حسن است خال تو آرایش جمال تو از داغ‌های ماست

اما از آن روی که طامع وصول به آن است نزاعی است که با محبوب دارد. پس چنین محبّ، مبعوض محبوب است و مغضوب الیه، همچون مقت شخص بر کسی که در حرم او طمع داشته باشد. بعد از آن که محبّ ناامید شد از امکان وصول، و هر آینه ترک طلب وصول، که نیاز نام آن است کرد، مع ذلک از خدمت هیچ با کم نکرد. کما قال العارف، بیت:

عقل راه ناامیدی کی رود عشق باشد کان طرف بر سر رود<sup>۱۶</sup>. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۱۹۶).

در مکتوب دیگری و در بیان توجه به خداوند متعال و اینکه او سلطان جهانیان است؛ می‌نویسد:

---

«کلام ازلی از اوج تقدس و تعالی نزول فرمود، چه مرگ است ساکنان خطه‌ی حدوث را که پذیرهی آن باز نروند؟ چنین سلطان عظیم الشأن روی بدین منزل ویران و مسکن جعدان نهد، آن بدان نمی‌ارزد که چند مرحله به استقبال او بیرون آیند؟ مرحله‌ی کسالت، مرحله‌ی شهوت، مرحله‌ی نخوت با قفا افکنده به خدمتش شتابند و خود را به او رسانند، و «آناء اللیل [۱۳۰/طه] و «أطراف النهار [۱۳۰/طه]» ملازم عتبه‌ی علیّه و سده‌ی سنیّه او باشند و چون چنین کنند گاهی که آن نازل قدسی با عالم تقدس و تعالی رجوع فرماید حاقین فقیر عتبه و معتکفین خدمت را با خود همراه برد و به عالم قدس و محله‌ی انس رساند و در کنف لطف از آشوب حوادث مصون و محمی دارد:

اگر سلطان ما را بنده باشی      همه گریند و تو در خنده باشی  
وگر غم پر شود اطراف عالم      تو شاد و خرم و فرخنده باشی  
وگر چرخ و زمین از هم بدرد      ورای هر دو جایی زنده باشی  
همه مشتاق دیدار تو باشند      تو صد پرده فرو افکنده باشی  
به شمس تبریزی بده جان      که تاچون عشق او پاینده باشی

و هر کس که دست در آن عروه‌ی وثقی نزد و اعتصام به جبل الله ننماید وای بر او، که لگدکوب حوادث با او چه خواهد کرد.». (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۵۹).

از جمله غزلیات کاملی که عبدالله قطب از کلیات شمس در مکاتیب خود نقل می‌کند، همین غزل ۲۶۵۳ نسخ چاپی است؛ که اشاره شد. وی در مکتوب دیگری به نسبت شخص با خود و خدا پراخته و می‌نویسد:

«بر ارباب بصایر روشن گشته که نسبت شخص با آفریننده‌ی او اقدام و اوکد و اتم و اشدّ است از نسبت او با ذات خویش، پس اگر او میان خود و خدا درآید هم بی‌معنی است و از اینجاست آنچه آن عارف محقق گفته: «دع نفسک لخالقها یفعل بها ما یشاء لاتدخل فی البین». بلکه اگر از خود، آزاری بیند، شکایت بر آفریدگار برد، چنانچه اگر از غلام کسی تقصیری دیدند شکایت او پیش خواجه‌ی او می‌برند. و لقد أحسن مولانا الرومی قدس سره حیث قال:

ای خدا، فریاد از این فریادخواه      دادخواهم نی ز کس زین دادخواه

داد خود را من نخواهم جز مگر      زآنکه او از من به من نزدیکتر.». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۱: ۶۶۵ مکتوب ۲۴۹).

### ۳-۷. عبور از آرایه‌های ادبی

درست است که عبدالله قطب، شعر مولانا را پسندیده و به آن اهمیت نشان می‌دهد اما در یک مکتوبی موضوع جالبی را عنوان می‌کند و آن عبور از استعاره، تمثیل و ذوق شاعرانه‌ی شاعران است. وی معتقد است که همانگونه که شاعران بسیار گرم به تشبیهات و تمثیلات توجه دارند بایستی به گرمی از این تشبیه و تمثیلات گذر کرد. وی این موضوع را پس از پرداختن به یک بیت از کلیات شمس

بحریست او را ژرف و خوش هر گونه‌ای می‌بایدش      خواهی عقیق و لعل شو خواهی کلوخ و سنگ شو<sup>۱۷</sup>

اینگونه به نقد آرایه‌های ادبی اشاره می‌کند:

«اهل اذواق، عبرت گرم و سلس رانند و اکثر بر مجاز و استعاره و تشبیه و تمثیل و تقریب و تنظیر بنا نهند. در آن نباید ایستاد و چنان که ایشان گرم گویند، بر آن گرم باید گذشت که لطافت بیان ایشان متحمل درنگ نباشد و مرجع سخنان ایشان، تمام با همین سخنان است که در کتب عقاید مسطور است.» (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۲۳۵).

از همین نامه، پیداست که عبدالله قطب تا چه اندازه به عقاید و شریعت توجه نشان داده و نمی‌خواسته است که هر گونه ذوق و معنویت، مریدان را از مسیر شرع و دین فاصله اندازد. اما در ادامه مطالبی از مکاتیب و تأثیر او از مولوی ارائه می‌شود که نگاه عرفانی و نگرش صوفیانه او را می‌رساند. در واقع، مشخص می‌شود که باید عبدالله قطب را جامع شریعت و طریقت بدانیم.

### ۳-۸. بی‌رنگی و مقام بی‌مقامی

از جمله تعابیر عرفانی و صوفیانه‌ای که به اندیشه‌ی محیی‌الدین ابن عربی و مولانا بازمی‌گردد، «مقام بی‌مقامی» و یا مسئله فنا و بقاست. ویلیام چیتیک، به عنوان یکی از ابن عربی‌پژوهان معاصر، معتقد است که اگر انسان در طریق هماهنگی با وجود مطلق پیش رود، به جای مقامی معلوم، به مقامی نامعلوم خواهد رسید که مقامی است که شیخ [ابن عربی] آن را مقام بی‌مقامی می‌نامد. شخصی که به این امر متحقق شده باشد، همه‌ی صفات وجود را در کمال هماهنگی و توازن با یکدیگر، به نمایش می‌گذارد. (چیتیک: ۱۳۹۴: ۹۳).

مقام بی‌مقامی در اجمال کامل، وحدت محض، ادراک خالص، حریت تام، رهایی کامل از قیود و عینیت با تجلی حق، همه‌ی صفات متضاد را با یکدیگر جمع می‌کند. ماهیت آن ادراکی را که در این مقام تجربه می‌شود، صرفاً با تمثیل و استعاره می‌توان بیان کرد. (چیتیک: ۱۳۹۳: ۱۰۳).

همانطور که اشاره شد؛ از جمله تعابیر و مباحثی که در عرفان نظری و نیز ادبیات عرفانی و تعالیم صوفیه به ویژه شعر مولوی آن را عنوان می‌کند، همین تعبیر بی‌رنگی برای مقام بی‌مقامی است. آنجا که مولانا سروده است

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد      موسیقی با موسیقی در جنگ شد. (مثنوی معنوی: دفتر اول: ۷۵۴).

ابن عربی و مولوی، به دو نحله‌ی مختلف تصوف تعلق دارند. هر یک از آنها در مسیر خود، نماد اوج این سنت هستند. اکثر تعالیمی که بعد از آن دو ارائه شده‌اند، کم و بیش از آثار یک یا هر دوی آنها الهام پذیرفته است. رویکردهای آنها در بسیاری از جهات فرق دارد، اما، وجوه مشترک بسیاری نیز دارند. (چیتیک: ۱۳۸۲: ۱۱۲). به نظر می‌رسد یکی از این وجوه مشترک، موضوع «مقام بی‌مقامی و بی‌رنگی» باشد.

تعبیر بی‌رنگی را عبدالله قطب بن محیی نیز در نامه‌هایش به زیبایی و با استناد به آیات قرآنی و همچنین بیت مشهور مولانا که اشاره شد و سخنان بزرگان صوفیه شرح می‌دهد. وی می‌نویسد:

اما آدمی را کردار معین نیست، او را گوش با فرمان است که دمبدم به او رسد و بر هیچ رنگ و هیچ حال و هیچ صفت قرار نگیرد، بلکه رنگ نگیرد. از بی‌رنگی به آبگینه‌ای صافی ماند. از این جهت در قرآن بزرگوار، دل او را مانند کرده است به آبگینه‌ای صافی به: (المصباحُ فی زُجاجه الزجاجه کأنها کوبُ دُرّی) [نور/۳۰] یعنی چراغ در آبگینه است و آبگینه به ستاره‌ای

درخشان ماند. چراغ، فرمان خداست و آبگینه، جان آدمی. روشنی چراغ در آبگینه گیرد اما آبگینه از آن رنگی نگیرد و چیزی برنگیرد. و آنچه در قرآن بزرگوار گفته: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) [اعراف/۵۴] یعنی: آگاه باش اوراست، کردن و فرمودن؛ این دو حالت که بازنموده، کردن، از آن غیر آدمی و فرمودن از آن آدمی، (تبارک الله رب العالمین) [اعراف/۵۴] و چون آبگینه‌ی جان او به تمام صفا و بی‌رنگی باشد، چون آن نور بر او تابد از جرم آبگینه هیچ ننماید، آن نور از او گویا باشد، بلکه گویا همه آن نور باشد. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۱۹۵۴).

در مکتوب دیگری بعد از آنکه ملت مبارکه را یعنی خلائق بشر را به دو دسته عمومی و خصوصی تقسیم می‌کند؛ معتقد است که عمومی‌ها به پرستش آتش و گاو و اصنام می‌پردازند و خصوصی‌ها که زهاد، عباد و سالکان هستند به عبادت خدای حکیم و عظیم اشتغال دارند. وی در ادامه می‌نویسد:

«چنانچه از بعضی عارفان منقول است که: از او پرسیدند که: این امثال و انوار و اشکال که اهل خلوت می‌بینند چیست؟ فرمود: «تلك خیالات تربی بها أطفال الطریقه»<sup>۱۸</sup>. بعد از آنکه به رسوخ در علم رسند، و با بی‌رنگی امر، هم رنگ شوند و به نفس امر با امر توانند بود، اتصال به اینها منقطع شود و سالک را وصول دائم قائم بی‌فترت حاصل شود، آنگاه اگر بازگردد به سوی اکوان برای ترحم به ایشان شاید». (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۲: ۱۳۲۲).

عبدالله قطب، پس از این عبارات به اقامه‌ی عدل توسط آن زهاد بی‌رنگ اشاره کرده و به معنی عارف می‌پردازد. در ادامه می‌نویسد:

«روی به بی‌رنگی و بی‌جهتی مَلِكِ قُدُوسِ سلام، آور اگر می‌کنی باور. هر گاه که خواهی که بینی، به جای آن، صورت ذکر خدای بر خود حاضر کن؛» (همان).

عبدالله قطب در مکتوب ۲۵۴، درخصوص مقام بی‌مقامی به مسئله اسم و مسمی و حروف و کلمات می‌پردازد و از این موضوع نتیجه می‌گیرد که حقیقت صوفیه، لزومی نداشته یک اسم خاص نیست بلکه مراد خود را هیأتی در ذات بزرگان صوفیه می‌داند که فراتر از الفاظی است که از حلق و حنجره ادا می‌شود. وی در ادامه می‌نویسد:

روزی با بعضی از موالی سخن بر سر این میرفت که، پیغمبر خدا (ص) پادشاه بود یا نه؟ ما می‌گوییم: پادشاه نبوده او می‌گفت: چون جمع کثیر تابع او بوده‌اند و جنگ می‌فرموده و فتح بلاد می‌فرموده پادشاه باشد، ما گفتیم: اینها نه از راه اسمی بوده، از راه حقیقت محض بوده بی‌اسم پادشاهی و رعیتی، معامله‌ای بوده حقیقی که کس نمی‌داند که چه بوده و آن را به چه نام خوانند. آن کس این را فهم نمی‌کرد، ولا عجب، که هر کس که هرگز از اسم بیرون نیامده، و وصف حقیقت، فهم نمی‌کند، ذوق آن او را محال است. گرفتاران رنگ، بی‌رنگی را در نمی‌توانند یافت. آنجا که مصطفی بوده (ص) و یاران او، صد ساله راه، آن سوی بوده از زمینی که آنجا اسماء و عبارات می‌روید. هر اسم که بر اهل رنگ افتد بر بی‌رنگان خطاست. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶:

ج ۱: ۶۸۱)

بنابر آنچه از نامه‌های عبدالله قطب بن محیی، در موضوع بی‌رنگی ارائه شد؛ می‌توان گفت که اعتقادات او در این زمینه می‌تواند شرحی عرفانی قرآنی بر جملاتی از فضائل و منظومات کتاب مثنوی معنوی باشد و یا می‌توان این مجموعه سخنان را مطابق هم دید. همچنین، مکاتیب عبدالله قطب را در مسئله‌ی مقام بی‌مقامی جامع اندیشه ابن عربی و مولانا دانست. این در حالی است که در مکتوب ۵۸۲ مصرع معروف مولوی است:

«چون که بی رنگی اسیر رنگ شد» و عبدالله قطب به درخواست تعدادی از شاگردان و مریدان خود از جمله امیر جلال الدین محمد به شرح این بیت می‌پردازد.

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد

وی می‌نویسد:

مقام طاعت عامّ و رحمت عام را مقام «بی‌رنگی» نام و اگر خواهی گویی «یک‌رنگی»؛ و مقام طاعت خاصّ و رحمت خاصّ را مقام «رنگ» نام و اگر خواهی گویی «دو رنگی». در مقام بی‌رنگی تفاوتی نیست میان موسی و فرعون که هر دو مطیع اند به طاعت عامّ؛ و در مقام رنگ، اختلاف افتاده که موسی مطیع است به طاعت خاصّ و فرعون نه. طاعت چیست؟ فرمانبرداری؛ و عصیان چیست؟ نافرمانی. چون خدای را عزوجل دو امر است: یکی امر تکوینی و یکی امر تشریعی، کأنه طاعت نیز دو باشد. طاعت امر تکوینی، طاعت شامله است [عمومی] هیچ از امثال آن امر خارج نیست: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) [یاسین/۸۲]، (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا) [اسراء/۱۶]، (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنُ عَبْدًا). [مریم/۹۳].

و طاعت امر تشریعی، طاعت خاصّ است، بعضی را هست مثل موسی و بعضی را نیست مثل فرعون. و امر تکوینی مقدم است بر امر تشریعی؛ برای آنکه امر تکوینی به ازاء «وجود» است و امر تشریعی به ازاء «شعور». و اول «وجود» است و بعد از آن «شعور». پس اگر نظر در حدّ هستی دارند که عهد سابق است، مختلفات را متفق یابند، و اگر نظر در حدّ لاحق دارند که حدّ شعور است، متفقات را مختلف یابند؛ این است که فرموده:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد

نکته‌ای که در اینجا لازم است اشاره شود بررسی ارتباط عبدالله قطب با افکار و آثار ابن عربی است. این موضوع، مجال دیگری می‌طلبد اما همین اندازه بیان می‌کنیم که هرچند عبدالله قطب، بسیاری از اندیشه‌های ابن عربی، از جمله وحدت وجود را نقد می‌کند (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۳۶۰) اما به نظر می‌رسد در مسئله مقام بی‌مقامی و با البته تبیین اشعار مولوی، با تفکرات ابن عربی همسو شده است.

### ۳-۹. دریا و مقام سرّ

تعبیر دیگری که از عبدالله قطب در رابطه با تجربه‌ی عرفانی خود عنوان کرده و به نظر می‌رسد متأثر از مولوی است؛ تعبیر دریایی و رای هستی است. وی می‌نویسد:

« گمان کافران چه بود؟ این بود که هستی همین است که واقع است، اندرونی ندارد و بازگشتی. خدای عزوجل می‌فرماید که اگر چنین باشد، آفرینش عالم، باطل و ضایع باشد؛ برای اینکه این، کرامند [ارزش] آن نیست که وجهه‌ی ایجاد باشد. پس آن برادر بر خلاف کافران بداند که کار، غیر این است. آنچه پیدا شده کفی است از بحری؛ بحر در زیر کف پنهان است.

یکی دریاست در عالم نهانی که در وی جز بنی آدم نگردد

ز حیوان تا که انسان و انبرَد درون آب حیوان هم نگردد

بکوشد تا خود را به آن بحر رساند و شناوری در آن بحر بیاموزد و ماهی دریا شود، پیش از آنکه آن بحر، طوفان کند و همه را غرق خویش سازد. « (عبدالله قطب ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۲۴۲).

دریای نهانی در عالم، اشاره به باطن عالم، و عوالم ملکوت و جبروت دارد. در دریای وحدت ملال و خستگی نیست. چون حیات انسان به وجود حق است و از آن چون ماهی ارتزاق می‌کند.

شعری که عبدالله قطب، آورده است متعلق به مولوی است که البته در کلیات شمس اوست. غزل ۶۵۸ دیوان شمس با این

ابیات شروع می‌شود

بگو دل را که گرد غم نگردد ازیرا غم به خوردن کم نگردد

نبات آب و گل جمله غم آمد که سوراو به جز ماتم نگردد

مگرد ای مرغ دل پیرامن غم که در غم پر و پا محکم نگردد

دل اندر بی غمی پری بیابد که دیگر گرد این عالم نگردد

دلا این تن عدو کهنه تست عدو کهنه خال و عم نگردد

دلا سر سخت کن کم کن ملولی ملول اسرار را محرم نگردد

چو ماهی باش در دریای معنی که جز با آب خوش همدم نگردد

ملالی نیست ماهی را ز دریا که بی‌دریا خود او خرم نگردد

یکی دریاست در عالم نهانی که در وی جز بنی آدم نگردد

ز حیوان تا که انسان و انبرَد درون آب حیوان هم نگردد (مولوی: ۲۷۷)

این اشعار و عبارات یادآور مقام سرّ در عرفان اسلامی است. عارفان پس از اینکه مراحل و عوالم نفس را عبارت از طبع،

نفس، قلب، روح، سرّ، خفیّ و اخفیّ می‌دانند در تشریح مقام پنجم یعنی مقام سرّ اینگونه تعریف می‌کنند:

« در این مقام است که عارف به معرفت حق و جمال الهی آشنا و بینا می‌شود و سرّ الهی را در همه‌ی موجودات مشاهده می‌کند

و به زبان ذات می‌گوید: « ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه » و به قول عارف عریان:

به صحرا بنگرم صحرا ت بینم به دریا بنگرم دریا ت بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ت بینم

که در این مقام سرّ، این و آن و دریا و صحرا هنوز مشاهدند و گفتار حلاج از شعر فوق مربوط به این مقام است. (حسن زاده آملی: ۱۳۸۴: ۵۵).

### ۳-۱۰. اولیاءالله و اطفال حق

عبدالله قطب براساس تعالیم و اندیشه مولوی و اشعار او، اولیاءالله را ایتام و اطفال خداوند می‌داند. وی در مکتوبی می‌نویسد: ایتام، اهل الله‌اند که در ذلّ اسیری دنیا از پدر لطف خداوندی جدا مانده‌اند و در مواضع امتحان، برای اتمام حکمت، سرگردان و درمانده‌اند؛ ایشان را نه یاری و نه غمخواری، اهل دنیا به دنیای خویش مشغول و از صحبت ایشان ملول. هر یک از ایشان به ناچار روی در روی خود آورده، روی به دیوار در کنجی نشسته‌اند تنها، و در بر روی خود بسته بادیده‌ی نمناک و تن غمناک و دل شکسته:

روی در روی خود آر ای عشق کیش نیست ای مفتون ترا جز، خویش خویش<sup>۱۹</sup>

ایشان آن یتیمان‌اند که چون بگریند عرش خدای بلرزد. ایشان آن یتیمان‌اند که چون کسی کفالت و تعهد امور ایشان کند، با رسول الله علیه و سلم، همچون مسبحه و وسطی باشد که انا و کافل الیتیم کهاتین. ایشان اطفال لطف حق‌اند که بی پدر مانده چندگاهی، اسیر در دست هر گمراهی و بی‌راهی. کما قال العارف:

اولیا اطفال حق‌اند ای پسر در حضور و غیب حاضر باخبر<sup>۲۰</sup>

زینت خدای و طیبات رزق برای ایشان است نه برای کافر نعمتان که به نعمت خدای در خدای طاعی شوند و به شمشیر خدای با خدای و اهل خدای حرب کنند. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۸۸).

### ۳-۱۱. باغ سبز؛ غم و شادی عارفان

درست است که عبدالله قطب، یک شخصیت پایبند به شریعت و احیاگر سنت اسلامی است اما برخی مکاتبات او از تجربه های عرفانی حکایت دارند. وی در مکتوبی و با توجه به شعر مولوی به غم و شادی عارفان اشاره کرده و معتقد است که باغ سبز عارفان، بی‌متهاست.

«من عبدالله قطب بن محیی إلى الأخ الأعز الشيخ کریم الدین محمد أیده الله.

اما بعد، با وجود خدای عزوجل غم یعنی چه؟ غصه یعنی چه؟ ملال یعنی چه؟ اینها همه روایح جنبش نفس خبیث است، اگر آدمی خودی را بر خدای نگزیدی به این محنت‌ها مبتلا نشدی. اما بعضی بندگان باشند که خدای عزوجل ایشان را از رحمت خویش این کرامت داده باشد که اگر محفوف به صد از این جنس باشند چون نام خدای عزوجل یک بار برند آنها همه از ایشان فرو ریزد و از آنها چنان پاک شوند که آن روز که از مادر زاییدند، و با ایشان نه غم ماند و نه شادی، نه نشاط و نه ملال، مگر ذوق محبت ذوالجلال، ذوقی معرّا از هیجان، ذوقی که نفس را از آن خبر نباشد و از فیض رحمت ( لا تُدرکهُ الأبصارُ وَ هُوَ یُدرکُ الأبصارَ). [انعام/۱۰۳] با وی همراه کرده باشند؛ و قد صدق مولانا الرومی «قدس الله تعالی سرّه العزیز»:

باغ سبز عشق کو بی‌منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست<sup>۲۱</sup>

از غم و شادی نباشد جوش ما وز خیال و وهم نبود هوش ما  
حالتی دیگر بود کان نادر است تو مشو منکر که حقّ بس قادر است

رزقك الله أخى من ذلك الذوق، إنّه جواد على العالمين. (عبدالله قطب: ۱۳۹۶: ج ۳: ۲۲۵۴).

در جای دیگری و در بیان موضوع بهشتیان و اهل دوزخ و نیز دوستی و محبت با حق تعالی با وجود مشکلات و مصایب دنیوی و بلایایی که برای سالکان روی می‌دهد؛ به اشعار مولانا رجوع داشته و می‌نویسد:

«ای دوست خدا، چه می‌شنوی؟ خدای تو چنین است که گفتیم. او را نعمتی است نامتناهی و نعمتی که نیفزاید تا ابدالابد الّا نعمت بر نعمت. اکنون بر دوستی او ثابت و راسخ می‌مانی یا منکر می‌شوی و از دوستی او دست می‌داری؟ این امتحان است تا معلوم شود که تو را در دوستی او چه مقام است؟ اگر در دوستی به کمالی، دوستی بکمال، نیک و بد محبوب را همه نیک بیند، که:

ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست

بیت

بلا را از خوشی شناسم ایرا به غایت خوش بلایی من چه دانم<sup>۲۲</sup>

\*\*\*

عاشقان جام فرح آنگه کشند که به دست خویش خوبان‌شان کشند<sup>۲۳</sup>

\*\*\*

زیر تیغ عشق ای ننگ زنان صدهزاران جان نگر دستک زنان<sup>۲۴</sup>

\*\*\*

جفای دوست احسان است بنده بحمدالله که احسانش مدام است. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۲۶۱).

عبدالله قطب در ادامه این اشعار که بیشتر آن‌ها از مولوی است؛ به محبت الهی اشاره کرده و معتقد است که محبوب، جمیل است. وی، در پایان این مکتوب می‌نویسد:

«دریغا که نامه به آخر رسید و داد این سخن نتوانستم داد و سخن به مراد به گزارش نیامد تا مردمان حقیقت دوزخ و بهشت و مؤمن و کافر و امر چنانچه هست، بدانند. «والله یهدی من یشاء إلى صراطٍ مُستقیم» [بقره/۲۱۳]. (عبدالله قطب: ۱۳۹۵: ۲۶۲).

۴. نتیجه

عبدالله قطب بن محیی از عارفان و عالمان قرن نهم و دهم (ه.ق) که مجموعه نامه‌های او مشهور به مکاتیب، گنجینه‌ای از معارف اسلامی و تصوف محسوب می‌شود؛ در قرن نهم هجری قمری در جنوب شیراز و در چند کیلومتری جهرم، شهرکی را به نام اخوان آباد به کمک یاران خود و برای پیشبرد اهدافی معنوی و اجتماعی تأسیس کرد. وی در نامه‌هایش نشان می‌دهد که به مثنوی معنوی علاقه داشته و اهمیت داده است. عبدالله قطب در مکاتیب خود، مولوی را عارف محقق می‌نامد. همچنین، معتقد است که مثنوی یکی از مهم‌ترین آثار عرفانی است که هر سالکی می‌بایست در مسیر سلوک و در کنار مطالعات تفسیر قرآن و حدیث از آن بهره‌مند شود. همچنین، مکاتیب نشان می‌دهد که در عصر عبدالله قطب، مثنوی موافقان و مخالفانی داشته و خود او در ترویج مثنوی تلاش کرده است. وی این موضوع را در نامه‌های خود نه تنها اشاره می‌کند بلکه در بسیاری از مکاتبات به شرح ابیاتی از مثنوی معنوی پرداخته است. به طوری که از بررسی این ابیات و شرحی که بر آن‌ها نوشته است؛ به ویژه در بیان مسائلی همچون توحید، نبوت، تجربه‌های عرفانی و ارتباط انسان با جهان، منظومه‌ای منسجم از اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه‌ی عبدالله قطب و تأثیر خاص مولانا بر او به دست می‌آید. همچنین، می‌توانیم مکاتیب عبدالله قطب را در مسئله‌ی مقام بی‌مقامی و بی‌رنگی که از تعبیر عرفانی برای کمالات انسانی محسوب می‌شود؛ جامع اندیشه‌های ابن عربی و مولانا دانست.

پی نوشت

۱. این ابیات، مربوط به دفتر چهارم مثنوی آمده است.
۲. مصرع گر بدیدی چشم حسی شاه را براساس نسخه نیکلسون به این صورت است: گر بدیدی حس حیوان، شاه را. (مثنوی معنوی، ۱۳۹۴: دفتر دوم: ۲۲۸).
۳. دفتر چهارم مثنوی، بیت ۲۱۸۴ و ۲۱۸۵.
۴. کلیات شمس، ترجعیات.
۵. کلیات شمس، غزلیات؛ با این تفاوت که این بیت شعر در اصل به این شکل است:
۶. دفتر اول مثنوی، بیت ۲۳۶۵.
۷. دفتر اول مثنوی، بیت ۲۱۹۵ و ۲۱۹۶.
۸. دفتر چهارم مثنوی، بیت ۳۲۵۹ تا ۳۲۶۴.
- ۹- دفتر دوم مثنوی، بیت ۳۵۶۹ و ۳۵۷۰ و ۳۵۶۸. عبدالله قطب، ابتدا بیت ۳۵۶۹ و ۳۵۷۰ و بعد بیت ۳۵۶۸ را ذکر کرده است.
- ۱۰- کلیات شمس، غزل ۱۵۰۷.
- ۱۱- منظور قطب، مکتوب ۲۶۳ است.
- ۱۲- دفتر سوم مثنوی، بیت ۲۲۴۵ و ۲۲۴۶.

- ۱۳- دفتر سوم مثنوی، بیت ۹۸۰.
- ۱۴- کلیات شمس، غزل ۳۱۷۱. اما مولوی سروده است: گر بگریزی ز خراجات شهر بارکش غول بیابان شوی
- ۱۵- دفتر اول مثنوی، بیت ۲۷۶۳.
- ۱۶- دفتر ششم مثنوی، بیت ۱۹۶۶.
- ۱۷- کلیات شمس، غزل ۲۱۳۴.
- ۱۸- این جمله از خواجه ابویوسف همدانی است و ترجمه آن می‌شود: آن نمایش‌هایی باشد که اطفال طریقت را بدان پرورند. (برگزیده مرصاد العباد: چاپ ۱۳۶۶: ص ۱۴۱).
- ۱۹- دفتر ششم مثنوی، بیت ۱۹۸۳.
- ۲۰- دفتر سوم مثنوی، بیت ۷۹.
- ۲۱- دفتر اول مثنوی، بیت ۱۷۹۳.
- ۲۲- کلیات شمس، غزل ۱۵۱۷.
- ۲۳- دفتر اول مثنوی، بیت ۲۲۹.
- ۲۴- دفتر سوم مثنوی، بیت ۳۹۱۱.

#### منابع

- ۱- چیتیک، ویلیام، (۱۳۹۳)، *عوامل خیال ابن عربی و مسئله‌ی اختلاف ادیان*، ترجمه‌ی قاسم کاکایی، چاپ هفتم، نشر هرمس.
- ۲- -----، (۱۳۸۲)، *درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی*، ترجمه‌ی جلیل پروین، چاپ اول، معاونت پژوهشی، انتشارات پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.
- ۳- حسن‌زاده‌آملی، حسن (۱۳۸۴) *ممد‌الهمم در شرح فصوص‌الحکم*، چاپ دوم، نشر سازمان چاپ و انتشارات.
- ۴- خسروی، محمدعلی (۱۳۸۴)، *برگزیده مقالات معارف اسلامی از شهریور ۱۳۴۵ تا شهریور ۱۳۵۷*، چاپ اول، نشر اسوه.
- ۵- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۶)، *گزیده مرصاد العباد*، تحقیق محمدامین ریاحی، چاپ دوم، تهران، نشر توس.
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵) *جستجو در تصوف ایران*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۷- ----- (۱۳۸۵) *دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۸- شیمل، آنه ماری (۱۳۴۶)، *تأثیر مولوی در ادبیات غربی و شرقی*، مجله معارف اسلامی (سازمان اوقاف)، شماره سوم، صفحات ۳۳-۴۰.
- ۹- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۹۷)، *زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی*، چاپ چهارم، نشر کتاب پارسه.

- ۱۰- عبدالله قطب بن محیی (۱۳۳۷) مکاتیب، به کوشش محمدجعفر باقری، چاپ دوم، خانقاه احمدی.
- ۱۱- -----، (۱۳۹۵) مکاتیب، مقدمه مریم دانشگر، ؛ چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۲- -----، (۱۳۹۶) مکاتیب، مقدمه محمد بدیعی، چاپ دوم. ، قم، قائم آل علی (عج).
- ۱۳- -----، (۱۳۹۶)، مکاتیب؛ مقدمه هادی کاظمی، سه جلدی، چاپ اول. اصفهان ، کانون پژوهش.
- ۱۴- غزالی، محمد (۱۳۹۰)، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، چاپ یازدهم، نشر گنجینه.
- ۱۵- مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۸۶)، کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران، نشر راد.
- ۱۶- ----- مثنوی معنوی، به تحقیق کریم زمانی، چاپ سوم، تهران، نشر نامک.
- ۱۷- ----- (۱۳۷۱)، مکتوبات، تصحیح توفیق سبجانی و با مقدمه عبدالباقی گولپینارلی و نافذ اوزلوق، نشر مرکز دانشگاهی.
- ۱۸- همایی، جلال الدین (۱۳۹۴)، دز هوش رُبا؛ تفسیر مثنوی مولوی، چاپ هفتم، نشر سخن.